فردوسی

ژوکوفسکی‏1روسی،خاقانی را خانیکوف‏2روسی،ناصر خسرو را ادوار برون‏3انگلیسی و نظامی گنجه‏ای را ویلهلم باخر4آلمانی کاملا تدقیق کرده و بعضی دیگر از مشاهیر شعرای ایران را بیشتر از یک نفر تتبّع کرده مانند جلال الدّین رومی و عمر خیّام و سعدی و حافظ که‏ هرکدام را چند نفر از علمای فرنگ تدقیق کرده‏اند.چون از یکطرف‏ کتاب معروف و شاهکار علاّمهء محترم و استاد معظّم جناب پروفسور ادوار برون انگلیسی موسوم به«تاریخ ادبی ایران»یکی از آخرین و جامع‏ترین‏ کتبی است که در باب ادبیّات ایران نوشته شده و حاوی اغلب تحقیقات‏ علما باختصار میباشد و از طرف دیگر فعلا همهء کتب علمای دیگر در این باب در دست ما حاضر نیست لهذا ما کتاب استاد بزرگوار محترم را اساس قرار داده شرح حال هریک از شعرا را از کتاب مزبور عینا (گاهی با حذف بعضی جزئیّات که بخوانندگان فرنگی بیشتر تعلّق دارد)ترجمه‏ کرده و در هرجا که دسترس بتحقیقات یکی از اساتید دیگر داشته باشیم‏ نیز مختصرا در ذیل همان شرح آن تحقیقات را علاوه میکنیم.در این‏ ترجمهء فضولی که بواسطهء عسرت روابط و طرق مخابرات فعلا بدون‏ کسب اجازهء مخصوص بآن اقدام میکنیم اعتماد با باذن فحوای استاد محترم‏ است که نیّت خالص و پاکی فطرت و نجابت و ایران‏دوستی او ما را جرئت‏ و امید میدهد که در چیزی که فایدهء آن شامل عامّه و خصوصا ایرانیان‏ باشد آن انسان ملک سیرت قطعا مضایقه نخواهند فرمود.

پیش از شروع بمقصود در اینجا دو مطلب را نیز باید بگوئیم اوّلی آنکه‏ هموطنان ما در هزار ساله گذشته تا امروز نه‏تنها در علوم دنیا کار مهمّی‏ نکرده‏اند و نه‏تنها در آثار و علوم و زبان و اوضاع ایران قبل از اسلام‏ کاملا مرهون خدمات علمای فرنگ هستند بلکه در زمینهء ادبیّات فارسی‏ و نحو و صرف و زبان و لغت و تاریخ ادبیّات فارسی معمول این زمان نیز بقدرصد یک فرنگیها کاری نکرده‏اند سهل است که نوشتجات و آثاری‏ هم که باز گذاشته‏اند(مخصوصا متأخّرین مؤلّفین ایران)اغلب بجای هدایت‏ موجب ضلالت است چنانکه در طیّ مقالات راجع به شعرا مثلا خطاهای‏ فاحش دولتشاه و سایر تذکره‏ها و شاید بدتر از همه مجمع الفصحا را خواهیم‏ دید.دوّم آنکه محض شکر نعمت باید نگفته نگذاریم که در عهد اخیر ما ایرانیان را که در کمتر رشته‏ای یک شخص عالم(بمعنی اروپائی این کلمه) داریم اسباب روسفیدی و افتخار است که میبینیم در زمینهء ادبیّات فارسی‏ و عربی جناب استاد محترم آقا میرزا محمّد خان قزوینی همدوش علمای‏ مستشرق بزرگ فرنگستان بواسطهء تحقیقات علمی احیای ادبیّات ایران را مینماید چنانکه دربارهء فرید الدّین عطّار و مسعود سعد سلمان و بعضی شعرای‏ دیگر مشار الیه مرجع و حجّت است حتّی برای علمای فرنگ.

(1) V.Schukovski:Anvari,Petersburg 1883

(2) Khanikov:Memoires sur Khkani:Journal asiatique,Tom.IV, 1864,p.137-200

(3) Ed.G.Browne:A Literary History of Persia, 2.Bd,London 1909

(4) W.Bacher:Nizamis Leben und Werke,Leipzig 1871

اینک شروع بشرح حال فردوسی میکنیم که بحسب ترتیب تاریخی در میان شعرای‏ مشهور درجهء اوّل را دارد.

پروفسور برون گوید:بنابر شهرت افسانه‏ای عنصری و عسجدی و فرّخی یک‏ روز در غزنه دور هم نشسته و صحبت میکردند.در این اثنا یک بیگانه‏ای بر آنها از نیشابور وارد شد و خواست داخل جمع آنها شود.عنصری که مخلّ شدن این‏ دهاتی خوشش نمیآمد باو گفت که برادر ماها شعرای پادشاه هستیم و غیر از شاعر کسی حقّ ندارد در مجمع ما داخل شود.هرکدام از ما یک مصراع از یک قافیه‏ میسازیم و اگر تو هم مصراع چهارم را بسازی ما تو را نیز در جمع خود راه میدهیم‏ و میپذیریم.آن شخص بیگانه فردوسی بود و این تکلیف عنصری را قبول کرد و عنصری‏ عمدا یک قافیه‏ای انتخاب کرد که سه مصراع در آن بآسانی توان ساخت و مصراع‏ چهارمی بعقیدهء او در آن قافیه غیر ممکن بود و چنین گفت:

چون عارض تو ماه نباشد روشن

،عسجدی گفت:

مانند رخت گل نبود در گلشن

،فرّخی گفت:

مژگانت همی‏ گذر کند از جوشن

،فردوسی علاوه کرد:

مانند سنان گیو در جنگ پشن.

و چون‏ تفصیل آن حکایت را که در مصرع فردوسی بدان اشاره شده بود از او پرسیدند فردوسی چنان اطّلاع و وقوف بداستان قدیم ایران نشان داد که عنصری بسلطان محمود گفت اینک بالأخره کسی که قابل آنست کار نظم داستان ملّی ایران را که دقیقی‏ بیست یا سی سال قبل برای یکی از سلاطین سامانی بدان شروع کرده بود و بعد از نظم چند هزار بیت‏1که داستان گشتاسب و ظهور زردشت را حاوی بود بواسطهء قتل دقیقی در دست غلام ترک خودش ناقص ماند بانجام رساند.

این قصّه‏ایست که دولتشاه و تقریبا تمام تذکره‏نویسان متأخّر بر او دربارهء اوّلین‏ ظاهر شدن فردوسی در دربار غزنه شرح میدهند ولی اثری از این قصّه در قدیمترین‏ آثار و اخباری که از تاریخ حیات فردوسی در دست داریم مانند«چهار مقالهء نظامی‏ عروضی»و«لباب الالباب محمّد عوفی»که از اواسط قرن ششم و اوایل قرن هفتم‏ هجری باقی مانده‏اند پیدا نمیشود و پروفسور نولد که بلا شکّ حقّ دارد که این‏ قضیّه را بکلّی افسانهء جعلی گرفته و آنرا ردّ میکند.دربارهء فردوسی ما برخلاف مواقع‏ و موارد دیگر که همیشه از قلّت و ندرت اطّلاعات و تفصیلات راجع بترجمهء حال در زحمت بودیم بلا در اینجاست که از کثرت و وفور حکایات و افسانهای راجع باو که نه‏ با قدیمترین اخبار که از سیرت این شاعر بازمانده و نه با بعضی قطعات و جمله‏هائی که‏ راجع بزندگی او در طیّ کلام خود در شاهنامه عرضا پیدا میشود موافقت دارند و حتّی گاهی‏ صریحا منافی و مخالفند در زحمت هستیم.از این نوع حکایتها که غالبا در اواخر قرن‏ نهم هجری پیدا شده ما در اینجا صرف‏نظر میکنیم و آنانرا که هوس و ذوق خواندن‏ این افسانها و حکایات و قصص است بکتاب اوزلی‏2موسوم به«سیر شعرای ایران» و مقدّمهء ژول موهل‏3بچاپ شاهنامه که خودش کرده(با ترجمهء فرانسوی)و سایر کتب‏ از این قبیل رجوع میدهیم.

باجماع مشرقیان و مغربیان فردوسی چنان شاعر بزرگی است که عقیدهء ما شخصا دربارهء«شاهنامه»هرچه هم باشد باید تا اندازه‏ای مفصّلا از وی و تألیفات او شرح‏ داد.ولی از آن طرف هم‏چون مقصود من درین کتاب‏4این است که بقدر مقدور بخوانندگان فرنگی آن اطّلاعات و تفصیلاتی را دربارهء تاریخ ادبی ایران بدهم که بآسانی‏ در کتب معروفهء فرنگی پیدا نمیتوانند بکنند لهذا سعی خواهم کرد بقدری که موقع‏ اجازه بدهد باختصار بکوشم.مأخذهای اصلی عمده برای اطّلاعات موثّق که در دست‏ عدّه از اشعار عاشقانه از بحور کوتاه که آنها را دوکتور اته با کمال دقّت در رسالهء بسیار (1)عوفی گوید بیست هزار بیت جز از شصت هزار بیت که فردوسی نظم کرد ولی خود فردوسی در شاهنامه(چنانکه نولدکه اشاره میکند)قسمتی را که از دقیقی مانده‏ هزار بیت قلمداد میکند(مؤلّف).

(2) Sir Gore Ouseley:Biographical Notices of Persian Poets,London 1846

(3) J.Mohl:Firdusi,le Livre des Rois,VII.Vol.,Paris 1838-78

(4)مقصود همان کتاب«تاریخ ادبی ایران»است(مترجم).

عالی خودش جمع‏آوری و ترجمه و تدقیق و تتبّع کرده است‏2ثانیا تفصیلی که نظامی‏ عروضی سمرقندی بما بازگذاشته است.مشار الیه خود قبر فردوسی را در طوس در سنهء 510 هجری یعنی قریب یک قرن بعد از وفات فردوسی زیارت کرده و روایات‏ دایر در افواه را که در همانجا شنیده در کتاب قشنگ خود موسوم به«چهار مقاله» درج کرده است‏2،ثالثا شرح مختصر و کم‏مایه‏ای که عوفی در قسمت دوّم«لباب الألباب» خود ذکر میکند.در میان فضلای اروپا از آن وقتی که تورنر ماکان‏3و ژول موهل‏ و روکّرت‏4شاهنامه را بواسطهء طبع و ترجمه در اروپا معروف کردند و رویهمرفته‏ مهمّترین تتبعّات نقّادانه دربارهء فردوسی نوشتجات اته و فضل استادانه‏ایست که نولدکه‏ در کتاب«اساس زبان‏شناسی ایرانی»بعنوان«حماسهء ملّی ایرانی»نوشته است. و این فاضل اخیر است که ما در تحقیق دقیق و نقّادّانهء آنچه از تاریخ حیات فردوسی‏ قریب بیقین است و آنچه که فقط محتمل است مدیون زحمات عالمانهء او هستیم که غالبا از بهترین مأخذ ممکن یعنی از بیانات خود فردوسی که در موارد متفرّقه در شاهنامه پیدا میشود استخراج کرده است.

ابتدا خوب است نبذهء مختصری را که عوفی دربارهء فردوسی آورده و یک شرح‏ مختصری را که مورّخ حمد اللّه مستوفی قزوینی در«تاریخ گزیده»که در حدود سنهء 730 هجری تألیف شده ثبت کرده ذکر نموده و پس از آن بمأخذهای دیگر بپردازیم. چه هر دو این مأخذها پیش از نشو و نمای افسانهای سابق الذّکر تألیف شده‏اند. بحسب قول«تاریخ گزیده»اسم اصلی فردوسی(که خیلی در آن اختلاف است) حسن بن علی طوسی بود و او در سال 416 هجری وفات کرد.«لباب الألباب» چنانکه عادت اوست کمتر اطّلاعاتی جز از عبارت‏پردازی در مدح و اطناب در تعریف‏ شاعر میدهد جز آنکه در یک نسق بودن و یک شیوه داشتن شاهنامه خیلی تأکید و اطناب میکند که آنرا کمال قدرت و غایت استادی مینامد و اشاره باختیارات و مقتطفاتی‏ از شاهنامه میکند که مسعود سلمان(که در حدود سنهء 473 میزیسته)گرد آورده‏ و این فقره مینمایاند که شاهنامهء فردوسی بچه زودی و تندی مشهور و مقبول عامّه شده‏ بوده است.

بنا بروایت«چهار مقاله»که قدیمترین و مهمّترین اسناد و مأخذهای اطّلاعات ماست‏ (گذشته از آنچه از خود اشعار فردوسی بدست میآید)فردوسی دهقانی بود(یعنی از ارباب املاک)از دهی موسوم به باژ5از ناحیهء طبران از حوالی طوس(طوس‏ در جای مشهد حالیّه بود).فردوسی در آن ده عزّت و شوکتی داشت و بدخل و عایدی‏ آنجا میزیست و بی‏نیاز بود و فقط یک دختر داشت.تهیّهء یک جهاز لایقی برای آن‏ دختر فقط موجبی بود که او را بنظم شاهنامه بازداشت که از صلهء آن کتاب جهاز دختر تدارک کند و پس از آنکه این کتاب را بعد از بیست و پنج سال زحمت(و بقول بعضی‏ مؤلّفین دیگر سی و پنج سال)باتمام رسانید[شاید چنانکه نولدکه اشاره میکند در اوایل سال 999 میلادی‏6]علی دیلمی آنرا استنساخ و ابو دلف آنرا روایت میکرد که هردو این اشخاص و هم‏چنین حسین بن قتیبه حاکم طوس که بفردوسی کمک مادّی‏ و تشویق میکرد در شاهنامه در اشعار ذیل ذکر شده‏اند:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر نیامد جز احسنتشان بهره‏ام‏ بگفت اندر احسنتشان زهره‏ام‏7 حسین قتیبه است از آزادگان‏ که از من نخواهد سخن رایگان‏ نیم آگه از اصل و فرع خراج‏ همی غلطم اندر میان دواج

(1) Ethe:Firdausi asl Lyriker

(2)حکایت بیستم از آن کتاب.ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان عین این‏ حکایت را کاملا اقتباس کرده است(مؤلّف).

(3) Turner Macan:Schahname,4 Vol.Calc.1829

(4) Fr.Ruckert:Ubers.des Firdusi,3 Bde.,Bayer,Berlin 1890-95

(5)ابن اسفندیار در نقل این جمله اسم قریه را از قلم انداخته(مؤلّف).

(6)مطابق با اوایل سنهء 389 هجری.

(7)معنی و اصل عبارت این شعر مشکوک است و من حالا بیشتر متمایل بآن‏ شده‏ام که قرائت ابن اسفندیار را ترجیح بدهم که او اینطور ثبت میکند:

نیامد جز از بختشان بهره‏ام‏ بکفَت اندر احسانشان زهره‏ام.

اگرچه دربارهء گذاشتن لفظ «احسانشان»بجای«احسنتشان»خیلی شکّ و تردّید دارم(مؤلف).

در تفسیر شعر آخری مؤلّف(یعنی مؤلّف چهار مقاله)گوید که«حسین‏1بن‏ قتیبه عامل طوس بود و اینقدر او را(فردوسی را)واجب داشت و از خراج فرونهاد لاجرم نام او تا قیامت بماند»علی دیلم شاهنامه را در هفت مجلّد نوشته و فردوسی‏ بودلف را وی خود را همراه برداشته با آن نسخه بغزنین رفت و بکمک خواجهء بزرگ‏ ابو القاسم احمد بن الحسن المیمندی‏2کتاب را بسلطان پیشنهاد کرد و سلطان خیلی‏ ممنون شد.امّا خواجه را دشمنان بود که پیوسته دربارهء او اسباب‏چینی میکردند و سلطان‏ محمود با آن جماعت مشورت کرد که فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم و این‏ خود بسیار باشد که او مردی است رافضی و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل گرفتند که گفته:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را و ابیات دیگری بر رفض فردوسی دلیل آوردند(که در«چهار مقاله»درج شده است).

حالا اگر حکایت فوق صحیح باشد(و دلیلی هم نیست برای شکّ کردن در صحّت اصل واقعه)ما خیلی مایل میشویم که نومیدی و سرخوردن فردوسی را با عزل‏ و حبس حامی او المیمندی که بنا بروایت ابن الأثیر در 412 اتّفاق افتاد ارتباط بدهیم‏ (ابن الأثیر در ضمن حوادث سنهء 421 در موقعی که سلطان مسعود بن محمود میمندی را آزاد کرد و دوباره بمقام خود برگردایند این قصّه را آورده)ولی مشکلاتی که برای این‏ فرض در کار است گمان میکنم غیر قابل حلّ باشد زیرا که نولدکه توضیح میکند که‏ فردوسی شاید در سنهء 323 یا سنهء 324 تولّد یافته است و او آخرین تحریر و تهذیب‏ شاهنامه را در سنهء 400 هجری تمام کرده‏4که در آن وقت قریب بهشتاد سالگی‏ بوده است و باید همین اوقات باشد که مسئلهء صله و جایزهء او در میان آمده باشد.

(اینجا پروفسور برون باقی روایت«چهار مقالهء»نظامی عروضی را نقل میکند که چون خود«چهار مقاله»فعلا در دست‏رس عامّه است(طبع میرزا محمّد خان قزوینی‏ صفحهء 49-51)لهذا ما بجای ترجمه از کتاب برون تتمّهء حکایت را عنیا اینجا از خود کتاب نقل میکنیم):

«و سلطان محمود مردی متعصّب بود و درو این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد در جمله بیست هزار درم بفردوسی رسید بغایت رنجور شد و بگرمابه رفت و برآمد فقاعی‏ بخورد و آن سیم میان حمّامی و فقاعی قسم فرمود.سیاست محمود دانست بشب از غزنین‏ برفت و بهری بدکّان اسمعیل ورّاق پدر ازرقی فرود آمد و شش ماه در خانهء او متواری بود تا طالبان محمود بطوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هری روی بطوس نهاد و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد بنزدیک سپهبد شهریار5 که از آل باوند6در طبرستان پادشاه او بود و آن خاندانی است بزرگ نسبت‏ ایشان بیزدگرد شهریار پیوندد.پس محمود را هجا کرد در دیباچه بیتی صد و بر شهریار خواند و گفت من این کتاب را از نام محمود با نام تو خواهم کردن که این کتاب همه‏ اخبار و آثار جدّان تست.شهریار او را بنواخت و نیکوئیها فرمود و گفت یا استاد محمود را بر آن داشتند و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعیی و هرکه تولّی بخاندان پیامبر کند او را دنیاوی بهیچ‏کاری نرود که ایشان را خود نرفته است محمود خداوندگار من است تو شاهنامه بنام او رها کن و هجو او بمن‏ (1)در هردو نسخه محفوظ در موزهء بریطانی حیّ یا حییّ است ولی باغلب احتمال‏ قرائت ابن اسفندیار که حسین ثبت میکند اصّح است(مؤلّف).

(2)در«چهار مقاله»بلفظ«خواجهء بزرگ احمد حسن کاتب»ذکر شده که‏ بلا شکّ مقصود المیمندی است ولی ابن اسفندیار حسین ابن احمد ثبت میکند(مؤلّف).

(3)مسئله رؤیة اللّه باعث مجادلات شدیدی در اسلام شده حنبلیهای مجسمّه مذهب‏ در یک طرف و معتزله در منتهای دیگر افراط و تفریط واقع هستند(مؤلّف).

(4)نولدکه آشکارا نشان میدهد که فردوسی شاهنامه را مدتها پیش از آنکه آنرا بسلطان محمود تقدیم کند تمام کرده بود زیرا که در یکجای دیگر از آن کتاب آنرا بیک‏ نفر موسوم باحمد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم کرده است و آن نسخه در سنهء 389 نوشته شده بوده است(مؤلّف).

(5)ابن اسفندیار سپهبد شهریار بن شیروان ولی نسخهء خطّی چهار مقاله بجای‏ شهریار شیرزاد مینویسد(مؤلّف).

(6)ابن اسفندیار بعد از کلمهء«باوند»مضمون این جمله را علاوه میکند«که‏ وی دائی شمس المعالی قابوس بوده مملکت او و عظمتش در کتاب تاریخ یمینی عتبی شرح‏ داده شده»(مؤلّف).

کاوه » شماره 36 (صفحه 5)

ده‏تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم محمود خود ترا خواند و رضای تو طلبد و رنج چنین‏ کتاب ضایع نماند و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت هر بیتی بهزار درم خریدم‏ آن صد بیت بمن ده‏1و با محمود دل خوش کن فردوسی آن بیتها فرستاد بفرمود تا بشستند فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش‏ بیت بماند2:

مرا غمز کردند کان پر سخن‏ بمهر نبیّ و علی شد کهن‏ اگر مهرشان من حکایت کنم‏ چون محمود را صد حمایت کنم‏ پرستارزاده نیاید بکار وگر چند باشد پدر شهریار از این در سخن چند رانم همی‏ چو دریا کرانه ندانم همی‏ به نیکی نبد شاه را دستگاه‏ وگرنه مرا برنشاندی بگاه‏ چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بزرگان شنود

الحقّ نیکو خدمتی کرد شهریار مر محمود را و محمود از او منّتها داشت،در سنهء اربع‏ عشرة و خمسمایة بنشابور شنیدم از امیر معزّی‏3که او گفت از امیر عبد الرّزاق‏ شنیدم بطوس که او گفت وقتی محمود بهندوستان بود و از آنجا بازگشته بود و روی‏ بغزنین نهاده مگر در راه او متمرّدی بود و حصاری استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید که پیش آئی و خدمتی‏ بیاری و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و بازگردی دیکر روز محمود برنشست‏ و خواجهء بزرگ‏4دست راست او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان‏ همی آمد سلطان با خواجه گفت چه جواب داده باشد خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز بکام من آید جواب‏ من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست که مردی ازو همی زاید گفت بیچاره ابو القاسم‏ فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید محمود گفت سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده‏ام آن آزاد مرد از من محروم ماند بغزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم خواجه چون بغزنین‏ آمد بر محمود یاد کرد سلطان گفت شصت هزار دینار ابو القاسم فردوسی را بفرمای تا به نیل دهند و با شتر سلطانی بطوس برند5و ازو عذر خواهند خواجه سالها بود تا درین بند بود آخر آن کار را چون زر بساخت و اشتر گسیل کرد و آن نیل بسلامت‏ بشهر طبران‏6رسید از دروازهء رودبار اشتر درمیشد و جنازهء فردوسی بدروازهء رزان‏7بیرون همی بردند در آن حال مذکّری بود در طبران تعصّب کرد و گفت‏ من رها نکنم تا جنازهء او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی بود و هرچند مردمان‏ (1)چنانکه نولدکه اشاره میکند عدّهء ابیات هجو در طبع ماکان صد و یک بیت‏ است ولی در نسخه‏های خطّی عدّهء آنها خیلی مختلف است و از 30 بیت تا 160 بیت دیده میشود(مؤلّف).

(2)ابن اسفندیار میگوید«دو بیت ماند»و فقط دو بیت آخری این اشعار مذکور در چهار مقاله را درج میکند.حلّ این فقره که قدیمترین مأخذهای موجود از محو هجونامهء مزبور سخن میرانند ولی امروز آن هجو که همه‏نوع آثار اصلی بودن‏ در آن پیداست هنوز موجود است خیلی مشکل است(مؤلّف).

(3)شاعر مشهور دربار ملکشاه و سنجر سلجوقی که اتّفاقا بواسطهء یک تیر قضائی که پادشاه مخدوم ممدوح او انداخت و بغلط رفته و باو خورد در سنهء 563 درگذشت(مؤلّف).

(4)بروایت دولتشاه این خواجه همانا المیمندی بود و این ممکن است زیرا که‏ چنانکه ذکر شد المیمندی در سنهء 412 معزول شد و وفات فردوسی 4 سال بعد از آن‏ واقع شده است(مؤلّف).

(5)ابن اسفندیار بجای دینار درهم مینویسد و میگوید وقتیکه دراهم جمع شد با شتر بطوس فرستاد(مؤلّف).

(6)طبران قسمتی از شهر طوس است(مؤلّف).

(7)نولدکه که بپیروی ابن اسفندیار بجای رزان رزاق میگوید ولی در چاپ سنگی‏ چهار مقاله و هر سه نسخهء خطّی که از آن موجود است رزان نوشته شده.یک‏ موضعی باسم رزان در سیستان در کتاب فتوخ البلدان البلاذ ری ذکر شده و یک رذان‏ نام موضعی هم در نزدیکی نسا موجود است(مؤلّف).

بگفتند با آن دانشمند درنگرفت درون دروازه باغی بود ملک فردوسی‏1او را در آن باغ دفن کردند امروز هم در آنجاست و من در سنهء عشر و خمسمایة آن خاک را زیارت کردم‏2.گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار صلت سلطان خواستند که بدو سپارند قبول نکرد و گفت بدان محتاج نیستم صاحب برید بحضرت بنوشت‏3 و بر سلطان عرضه کردند مثال داد که آن دانشمند4از طبران برود بدین فضولی که‏ کرده است و خانمان بگذارد و آن مال بخواجه ابو بکر اسحق کرامی دهند تا رباط چاهه‏5که بر سر راه نشابور و مرو است در حدّ طوس عمارت کند چون مثال‏ بطوس رسید فرمان را امتثال نمودند و عمارت رباط چاهه از آن مال است.»

این است قدیمترین و موثّقترین روایت که ما دربارهء فردوسی در دست داریم و ما میتوانیم اعتماد و یقین کنیم که اگر هم تمام جزئیّات روایت چهار مقاله صحیح نباشد اقلا این روایت حاکی است از آنچه یک قرن بعد از وفات شاعر مشار الیه در شهر خود او (طوس)در میان طبقهء تربیت‏شده معروف بود و بدان اعتقاد داشتند.پس اهمیّت آن‏ بزرگ است و همین است که ما آنرا کاملا در اینجا نقل کردیم.دولتشاه یقینا از این‏ روایت در تألیف تذکرهء خود استفاده کرده(برای آنکه او چهار مقاله را یکی از مأخذهای کتاب خود قلمداد میکند)و بدان خیلی تفضیلات دیگر و آرایش و پیرایشها افزوده که شاید اغلب مجعول و بی‏اساس است.[از جمله چیزهائی که مینویسد یکی آنست‏ که اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه است و در بعضی از اشعار خود فردوسی‏ خودش را ابن شرفشاه مینامد و دیگر آنکه او از اهل قریهء رزان بود از حوالی طوس‏ و اینکه وی تخلّص خود را از یک باغی در همان ناحیه موسوم به«فردوس»و متعلّق‏ بعمید خراسان سوری بن مغیره‏6که پدر فردوسی از خدّام او بود اخذ کرده و گوید فردوسی مرد فقیری بود که از ظلم و جور حاکم مسقط الرأس خود بغزنه فرار کرده و در آنجا بواسطهء کسب شاعری زندگانی میکرد تا آنکه بواسطهء اتّفاقی که بدان اشاره شد یعنی ورود در مجمع شعرا با عنصری آشنا شد و او ویرا بسلطان معرّفی کرد و همه‏جا عنصری حامی او بوده و شعر معروف:

«چو کودک لب از شیر مادر بشست‏ بلب نام‏ محمود گوید نخست»

بوده که خیلی التفات محمود را نسبت بفردوسی جلب کرد و سلطان‏ او را در یک سرائی در قصر پادشاهی منزل داده و مواجب منظّمی برای او مقرّر کرد. ایاز غلام مقرّب سلطان که نظر باین روایت فردوسی خاطر او را بواسطهء بی‏اعتنائی باو ملول کرده بود(در روایات دیگر فردوسی متغیّر میکرده و باو نسبت بدعت داد تا سلطان‏ صریحا ویرا متّهم کرده و گفت که«همهء بدعت آورندگان و رؤسای این مذهب(یعنی‏ قرامطه و اسمعیلیان)از طوس درآمده‏اند ولی من ترا میبخشم بشرط آنکه تو ازین‏ عقیده برگردی».بعلاوه در تذکرهء دولتشاه مذکور شده که شاعر مشار الیه بعد از ناراضی‏ شدنش از محمود چندین ماه در غزنه متواری بوده بقصد آنکه از کتابدار سلطان نسخهء شاهنامه را بدست بیاورد و اسم کتابفروشی که بعدها بهرات در خانهء او پناه گزید عوض‏ اسمعیل ابو المعالی ثبت شده.باقی روایت دولتشاه نیز تفصیلات و اختلافات دیگری از همین نوع و همین قبیل است که رویهمرفته بر نهج همان شرحی است که مذکور شد.] (1)ابن اسفندیار اینرا نیز علاوه میکند:موسوم بباغ فردوس(مؤلّف).

(2)دولتشااه میگوید که مقبره در زمان او معروف بوده(یعنی در سنهء 892) بجنب مزار عباسیّه و زوّار بآنجا میروند(مؤلّف).

(3)یکی از تکالیف مهمّهء صاحب برید آن بوده که پادشاه از تمام گذارشات‏ ناحیت خود و اعمال ولاة و غیره مطلّع سازد چنانکه شرح آن در«سیاست‏نامهء»نظام‏ الملک مفصّلا مذکور است(مؤلّف).

(4)دولتشاه و سایر تذکره‏های متأخّر بر آن اسم این آخوند را شیخ ابو القاسم‏ گرگانی ثبت کرده‏اند که حتّی از خواندن نماز هم بر جنازهء فردوسی امتناع کرد زیرا که‏ او مدح مجوس گفته(مؤلّف).

(5)در یکی از نسخه‏های خطّی«فاهه»است در کتاب ابن اسفندیار چنین‏ است«رباط و چاه».دولتشاه آنرا«رباط عشق»اسم میدهد و گوید در جنب دربند شقّان است و بر سر راهی واقع است که از خراسان بجرجان و استراباد میروند».

(6)در متن تذکرهء دولتشاه طبع خود پروفسور برون«سوری بن ابو معشر» است(مترجم).

دلایل داخلی که از خود کتاب فردوسی استخراج شده بلا شکّ تا آنجا که‏ بنسخه‏ها اعتماد بتوان نمود(که در خیلی از موارد خیلی مشکوک و غیر مقنع است)بهترین‏ مأخذ موثّق در باب اطّلاعات راجع بتاریخ حیات شاعر است.این طریق چنانکه سابقا بآن اشاره شد بطور استقصاء و با صبر و حوصلهء حیرت‏انگیزی و سرعت انتقال زیادی‏ از طرف استاد نولدکه و دکتر اته تدقیق شده است.برای من غیر ممکن است که‏ درین فصل مختصر تمام نتایج تحقیقات و اجتهادات آنها را درج کنم و علاوه بر این لازم‏ هم نیست زیرا هرکسیکه بخواهد شاهنامه را جدّی تتبّع نماید قطعا باید«حماسهء ملّی‏ ایران»تألیف نولدکه را بخواند و مقالات سابق الذّکر دکتر اته را در این موضوع‏ و هم‏چنین یوسف و زلیخای فردوسی را که اته نشر کرده و فصولی را که از همان مؤلّف‏ در این موضوع در جزوهء ادبیّات فارسی در جلد دوّم«اساس زبان‏شناسی ایرانی» درج شده باید مطالعه نماید.بطور خلاصه آنکه بنظر میآید که ما حقّ داشته باشیم‏ که فرض کنیم که فردوسی یک دهقانی از دهاقنهء طوس بوده و مقام محترمی در آنجا و وسعت‏ معاش داشت.وی در حوالی سنهء 920 میلادی‏1یا قدری بعد از آن متولّد شده و یک‏ میل و هوسی برای تتبّعات مطالب راجع بتاریخ قدیم و داستان ملّی و روایات از شاهنامهء منثوری که ابو منصور المعمری در زبان فارسی از روی مأخذهای قدیمی برای ابو منصور بن عبد الرزّاق در سنهء 346 تألیف کرده بود برای وی پیدا شده.این شوق‏ و هوس او را در حدود سنهء 364 بر آن داشت که یکباره نظم کردن حماسهء ملّی‏ ایران را بعهده بردارد و اوّلین بار نسخهء اوّلی آنرا در سنهء 389 باتمام رسانید پس از 25 سال زحمت و آنرا باحمد بن محمّد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم و بنام او کرد و نسخهء دوّمی را که در واقع تألیف دوّم توان گفت(یعنی پس از مرور و حکّ و اصلاح)که‏ بسلطان محمود تقدیم داشت در سنهء 400 یا کمی پیش از آن باتمام رسانید2و نزاع او با سلطان و فرار او از غزنه تقریبا بلافاصله بوقوع پیوست و پس از آنکه زمان قلیلی‏ در زیر حمایت یکی از ملوک آل بویه(بهاء الدّوله یا پسر او سلطان الدّوله که بعد از پدر در سنهء 402 جانشین او شد بنابر رأی نولدکه و یا مجد الدّوله ابو طالب رستم‏ بحسب آنچه اته گمان میکند)زیسته و یوسف و زلیخا را برای او نظم کرد در سنّ پیری‏ که 90 ساله یا بیشتر بود بمسقط الرّأس خود طوس برگشته و در آنجا در حدود سنهء 411 تا 416 وفات کرد.

حالا بگذریم بملاحظهء آثار فردوسی که آنچه از آنها برای ما بازمانده عبارت است‏ از«شاهنامه»و قصّهء«یوسف و زلیخا»و یک عدّهء دیگر از قطعات تغزّل‏آمیز که‏ تذکره‏نویسان و جنگهای منتخبات اشعار و غیره برای ما نگاهداشته‏اند و آنها را دکتر اته در ضمن مقالات خودش در تحت عنوان«فردوسی در مقام غزل‏سرائی»3 با کمال دقّت جمع‏آوری و نشر و ترجمه کرده است.

[در اینجا پروفسور برون از عیار و اهمیّت تاریخی و پایهء شعری شاهنامه نقّادی‏ کرده و شرحی مینویسد که ترجمهء کامل آن در اینجا قدری موجب اطناب میشود و خلاصه‏ آنکه با کمال عذرخواهی و اقرار بخرق اجماع در آنچه متفّق علیه ایرانیان و مستشرقین‏ فرنگستان است یک عقیدهء تازه‏ای میآورد مبنی بر اینکه عیار شعری شاهنامه آنمقام عالی را ندارد که عموما گمان میشود و شهرت و مقبولیّت آن بواسطهء داستان حماسهء ملّی ایران و افتخارات آنهاست از یکطرف و اهمیّت لغتی و زبانی است در نظر علمای فرنگ‏ از طرف دیگر.و گوید که بعضی گمان کرده‏اند که شاهنامه کلمهء عربی ندارد در صورتیکه‏ چنین نیست و با آنکه فردوسی عمدا از استعمال لغات عربی در نظم تاریخ ایران قدیم‏ اجتناب کرده باوجوداین کلمات زیاد عربی که دیگر در فارسی چنان امتزاج پیدا کرده‏ بود که احتزاز از استعمال آنها غیر ممکن بود در شاهنامه داخل شده و عدّهء این لغات‏ (1)اینجا باید غلط طبع واقع شده باشد زیرا که نولدکه تولّد فردوسی را در حوالی 323 یا 324 هجری میگذارد که مطابق 935 یا 936 میلادی میآید (مترجم).

(2)در خود متن شاهنامه که حالا در دست است تاریخ اتمام چنین مسطور است:

«سرآمد کنون قصّهء یزدگرد بماه سفندار مذ روز اَرْد ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامهء شاهوار»

از این قرار تاریخ تحقیقی اتمام نسخهء ثانی(اگر این‏ ابیات اصلی باشد)درست موافق 9 رجب سنهء 400 و مطابق 8 ماه مارس فرنگی‏ (نه 25 فوریه که نولدکه حساب کرده)سنه 1010 میلادی میشود(مترجم).

(3) Firdausi asl Lyriker

رویهمرفته بچهار الی پنج درصد میرسد.پس از آن برون بشرح یوسف و زلیخا میپردازد و گوید:]

«مثنوی قصّهء یوسف و زلیخا اساسش بر روی حکایت یوسف و زن پوتیفار است که در توریّه آمده ولی براساس این قصّه خیلی برگ و ساز بسته و پیرایش داده‏ شده و همیشه یک موضوع دلکشی برای شعرای قصّه‏نویس ایران و عثمانی گردیده است‏ و چنانکه دکتر اته گوید فردوسی اوّل کسی نبوده که این قصّه را نظم کرده بلکه ابو الموّید بلخی و بختیاری اهوازی بنا بخبری که در یک کتاب خطّی درج است این حکایت را بنظم درآورده بودند.از این دو منظومه چیزی برای ما نمانده و یوسف و زلیخای‏ فردوسی که خوشبختانه از دستبرد زمانه محفوظ مانده عمده بواسطهء فعالیّت خستگی‏ناپذیر دکتر اته آشنا هستیم.

یوسف و زلیخای فردوسی سه بار در هند و یک بار در طهران بچاپ رسیده‏ است.علاوه بر چاپ نقّادانه و مدقّقانهء دکتر اته در زبان آلمانی هم ترجمهء منظوم آن‏ بواسطهء شلختا فسرد1نشر شده است.دکتر اته که مأخذ عمدهء ما در باب این اشعار است و با کمال دقّت آنرا با یوسف و زلیخای جامی و مال ناظم هراتی مطابقه کرده است‏ خیلی عقیدهء خوبی در عالی بودن مقام آن دارد در صورتیکه منقّدین ایرانی اغلب این‏ منظومه را حقیر شمرده‏اند و گمان میکنند که فردوسی آنرا پس از گذشتن دورهء قدرت‏ شعری و تسلّط کلام و شکسته‏دل شدن بواسطهء هدر شدن زحمتش در شاهنامه نوشته‏ است و اینکه بحر تقارب و شعر رزمی که برای شاهنامه خوب موافق میآمد باشعار تغزّلی نمیسازد.

عیار اشعار عاشقانهء فردوسی اگر از روی نمونه‏هائی که در تذکره و جنگها برای‏ ما بازمانده حکم کنیم بعقیدهء من عموما کمتر از آنچه هست سنجیده شده است.این‏ اشعار هم‏چنانکه سابقا بدان اشاره شد در رسالهء بی‏نظیر دکتر اته جمع‏آوری شده‏ و من اینجا اکتفا میکنم بذکر دو قطعه نمونه از آنها که یکی در تاریخ گزیده و دیگری‏ در لباب الابواب عوفی آمده است:

-1-

شبی در برت کر بآسودمی‏ سر فخر بر آسمان سودمی‏ قلم در کف تیر بشکستمی‏ کلاه از سر مهر بربودمی‏ بقدر از نهم چرخ بگذشتمی‏ به پی فرق کیوان بفرسودمی‏ به بیچارگان رحمت آوردمی‏ بدرماندگان بر ببخشودمی‏2

-2-

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم‏ ز گفتار تازی و از پهلوانی‏ بچندین هنر شست و دو سال بودم‏ چه توشه برم ز آشکار و نهانی‏ بجز حسرت و جز وبال گناهان‏ ندارم کنون از جوانی نشانی‏ بیاد جوانی کنون مویه دارم‏ بر آن بیت بو طاهر خسروانی‏3 جوانی من از کودکی یاد دارم‏ دریغا جوانی دریغا جوانی‏4

علوم و صنایع در آلمان‏5 مدارس آلمان

مملکت آلمان از حیث وسعت دایرهء تعلیم و تربیت یکی از متمدّن‏ترین‏ ممالک درجهء اوّل دنیا محسوب میشود.در نهضت علمیّهء اخیر ملّت آلمان‏ مدیون زحمات و کوشش بی‏پایان معلّم ماهر و مربّی معروف‏ (1) Schlechta Wssehrd

(2)تاریخ گزیده چاپ پروفسور برون صفحهء 824.

(3)ابو طاهر الطیّب(یا الطبیب)بن محمّد الخسروانی یکی از شعرای آل‏ سامان بود.

(4)لباب الالباب طبع برون صفحهء 33.

(5)این مقاله از کتابهای ذیل اقتباس و ترجمه شده است: Karl Andre's Geographie des Welthandels,Frankfurt1910.Das Deutsche Vaterland,von Hermann Muller-Behn,Stuttgart.Meyers Lexikon